مطالعات تاریخ اسلام
سال پانزدهم، شمارهٔ ۵۷، تابستان ۱۴۰۲، مقالهٔ علمی- پژوهشی، صفحات ۱۴۷-۱۶۹

20.1001.1.22286713.1402.15.57.6.1

تاریخ‌نگاری بناکتی؛ ویژگی‌ها، روش‌شناسی

محبوبه شرفی[۱]

چکیده: در تحقیق حاضر به واکاوی تاریخ‌نگاری بناکتی، مورخ واپسین دهه‌های عصر ایلخانی پرداخته شده است. بر این اساس، نگارندهٔ مقالهٔ حاضر در پی پاسخ دادن به این پرسش اصلی است که روش‌شناسی تاریخ‌نگاری بناکتی بر چه اصول و قواعدی استوار است و نسبت آن با بینش تبیینی-انتقادی بر پایهٔ انصاف تاریخی چیست؟ یافته‌های تحقیق مبتنی بر روش تاریخی نشان می‌دهد که: بناکتی در روش تاریخ‌نگارانهٔ خود در بخش پیشاایلخانی، نزدیکی بیشتری به بینش تبیینی- انتقادی دارد؛ مسئله‌ای که در بخش پساایلخانی از آن فاصله گرفته و به بینش توصیفی نزدیک شده است. بدین روی، آنچه مهم‌ترین ویژگی پایدار روش‌شناسی بناکتی در تاریخ‌نگاری او در هر دو دوره است، از یک سو، تلاش وی در اجتناب از تعصب و جانب‌داری و نزدیکی به انصاف تاریخی و از سوی دیگر، جهان‌نگری و طرح مباحث ملل مختلف در قالب تاریخ جهانی، نیامیختگی آن با غیرواقعیت‌ها، اعم از افسانه و خرافه، نزدیک ساختن تاریخ به حکمت و بینش هویت‌گرایانه به تاریخ و تلاش برای تداوم و تقویت هویت ایرانی است.

واژه‌های کلیدی: ایلخانان، تاریخ‌نگاری، بناکتی، روش‌شناسی

۱ دانشیار گروه تاریخ، دانشکده علوم انسانی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
Sharafi48@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۰۳ تاریخ تأیید:۱۴۰۲/۰۶/۰۶

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.6.1]

A Quarterly Journal of HISTORICAL STUDIES OF ISLAM
Vol 15, No 57, Summer 2023
Research Center for Islamic History, http://journal.pte.ac.ir/
Scientific-Research, pp. 147-169

Banakati Historiography, Characteristics and Methodology

Mahboubeh Sharafi[1]

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.6.1]

Abstract: The present research analyzes the historiography of Banakati, the historian of the last decades of the Ilkhanid era. The author of this research believes that the main issue in this regard is knowing the historian's viewpoints in understanding and narrating historical events and how they affect the historian's historiography method. Accordingly, this paper seeks to answer the main questions, i.e. "What are the principles and rules of Banakati's historiographical methodology", and "What is its relationship with explanatory-critical insight based on historical fairness?" The findings of the research based on the historical method show that in his historiographical method, Banakati favors explanatory-critical insight for the pre-Ilkhanid period. However, he has distanced from this in the post-Ilkhanid period and has come closer to the descriptive vision. Therefore, the most important fixed features of Banakati's methodology in his historiography in both periods include his effort to avoid prejudice and partiality and approaching historical fairness on the one hand, and his worldview and the discussion of different nations in the form of world history, not mingling them with unrealities, including legends and superstitions, and bringing history closer to wisdom and identity-oriented view towards history and trying to continue and strengthen Iranian identity, on the other hand.

Keywords: Ilkhanids, historiography, Banakati, methodology.

1 Associate Professor, Department of History, Faculty of Humanities, Islamic Azad University, Tehran Central Branch, Tehran, Iran sharafi48@yahoo.com
Receive Date: 2023/05/24 Accept Date: 2023/08/28

مقدمه

فروپاشی حاکمیت خوارزمشاهیان، تسخیر قلاع اسماعیلیه، سقوط خلافت عباسی، شکل‌گیری حکومت ایلخانان، توجه روزافزون مغولان به ثبت اخبار گذشتگان و بقای نام خویش و وجود شخصیت‌های فرهنگی بزرگ، در کنار عوامل دیگری چون برقراری حاکمیت سیاسی یکپارچه و برقراری ارتباطات فرهنگی میان فرهنگ‌های مختلف، تاریخ‌نگاری در دورهٔ ایلخانی را به عصر جدیدی وارد کرد. تاریخ‌نگاری در این دوره را باید دورهٔ گسترش و تعمیق تاریخ‌نگاری فارسی دانست. در این فضا، بناکتی یکی از مورخان برجستهٔ عصر ایلخانی است که در شکوفایی تاریخ‌نگاری سهمی از آن خویش کرد. وی مورخ و شاعر دورهٔ غازان، اولجایتو و ابوسعید بوده که در سال ۷۰۱ق. از سوی غازان به منصب ملک‌الشعرایی دربار رسید. اثر وی شامل رویدادهای عالم از خلقت آدم تا سال ۷۱۷ق. است.

نگارندهٔ این تحقیق قصد دارد نوع بینش تاریخی بناکتی و چگونگی تأثیرگذاری آن در روش تاریخ‌نگاری وی را در دهه‌های پایانی عصر ایلخانی مورد بحث قرار دهد. پرسش‌های آن عبارت است از: اصول روش‌شناسی بناکتی کدام است؟ دیدگاه بناکتی درباره مبانی علم تاریخ چیست و چه تأثیری در روش تاریخ‌نگاری وی داشته است؟ در نهایت، آیا روش تاریخ‌نگاری بناکتی توانسته است تاریخ‌نگاری وی را از یک واقعه‌نگاری، به سطحی نزدیک به تاریخ‌نگاری تبیینی–انتقادی (علمی) ارتقا دهد؟ نگارنده برای پاسخ به پرسش‌های یادشده کوشیده است با مروری بر زندگینامه و گرایش‌های مذهبی مورخ و سپس تبیین نوع و ویژگی‌های تاریخ‌نگاری او، روش‌شناسی مورخ در تاریخ‌نگاری وی را از خلال اثر وی با نام *تاریخ بناکتی* مورد مداقه و تحلیل قرار دهد. بایسته توجه است که با توجه به اینکه تحقیق در حوزهٔ تاریخ‌نگاری بر آثار مورخان متمرکز است، بیشترین داده‌ها از آثار یادشده استخراج می‌گردد و بر این اساس به نسبت سایر پژوهش‌ها، از منابع و آثار مورخان دیگر کمتر استفاده می‌شود.

در موضوع تاریخ‌نگاری بناکتی، برخلاف سایر مورخان عصر ایلخانی، تحقیقات محدودی انجام شده است؛ از جمله مقاله «انگاره‌های هویت ایرانی در بینش تاریخ‌نگارانهٔ بناکتی»،[۱]

---

۱ سید ابوالفضل رضوی و محمدعلی جودکی (۱۳۹۳)، «انگاره‌های هویت ایرانی»، *مجلهٔ تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری*، دورهٔ ۲۴، ش۱۳ (پیاپی ۹۸)، صص۵۶-۸۰.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.6.1]

«بناکتی و تاریخ‌نگاری در دوران مغول»[۱] و «نقد کتاب تاریخ بناکتی»[۲]. کمتر دیده‌شدگی کنشگری تاریخ‌نگارانهٔ بناکتی در حوزه روش‌شناسی در آثار یادشده و همچنین تأکید آن بر شناخت بناکتی از قلم نگاشته‌های وی، از مزایای پژوهش پیش رو و تمایز آن با تحقیقات یادشده است.

در پژوهش حاضر، مراد از بینش تبینی- انتقادی بر پایهٔ انصاف تاریخی، بهره‌گیری مورخ از روش تاریخی مبتنی بر سه اصل علیت، انتقادی و بی‌طرفی تاریخی است؛ چیزی که تاریخ‌نگاری را از سطح واقعه‌نگاری به سطحی نزدیک به تاریخ‌نگاری علمی (تحلیلی) ارتقا می‌دهد و مراد از واژه پیشا و پساایلخانی، مبنا قرار گرفتن حضور مغولان در ایران و تشکیل حکومت ایلخانی است که در حقیقت، نوع نویسندگی مورخ را به دو دورهٔ پیش از حیات وی، یعنی قبل از حضور مغولان در ایران و دورهٔ حیات مورخ، یعنی پس از حضور مغولان و تشکیل حکومت توسط آنان تقسیم می‌کند (ن.ک. به: صفحه ۷ پژوهش حاضر).

۱. مروری بر زندگینامه و گرایش‌های مذهبی بناکتی

دانسته‌های تاریخی دربارهٔ زندگی بناکتی، محدود به اطلاعاتی است که وی در اثر خویش به شکلی پراکنده و مختصر آورده است. براساس این آگاهی‌ها، وی در شهر بناکت به دنیا آمد. پدر او تاج‌الدین ابوالفضل محمدبن محمد داود بناکتی نام داشت (بناکتی، ۱۳۴۸: ۴۳۹). نکتهٔ مسلّم اینکه او از علمای علوم شرعی قرن هفتم بوده است (صفا، ۱۳۷۰: ۱۲۶۶/۳). بناکتی برادری به نام سید نظام‌الدین علی داشت که گویا از عرفا و مشایخ متصوفه و مورد اعتماد غازان‌خان بوده است (بناکتی، ۱۳۴۸: ۸۷؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۸۴: ۵۲۰). بنا بر روایت بناکتی، نگارش اثر او در سال ۷۱۷ق. پایان یافت؛ هرچند او در سال ۷۳۰ق. درگذشته است. سمرقندی در *تذکرة الشعرا* از بناکتی به عنوان «مفخرالمورخین» یاد کرده است (سمرقندی، ۱۳۸۲: ۲۲۷). دربارهٔ اعتقادات مذهبی مورخ به‌طور آشکار اطلاعاتی در اختیار نیست. اشارات او در تاریخ بناکتی، حاکی از احترام به تمامی مذاهب سنی و شیعهٔ أثنی‌عشری است؛

---

۱ عدالت عزت‌پور (دی ۱۳۸۹)، «بناکتی و تاریخ‌نگاری در دوران مغول»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، ش۱۵۲، صص۱۱۸-۱۲۱.

۲ حسین حسن‌نژاد (پاییز و زمستان ۱۳۸۱)، «نقد و بررسی تاریخ بناکتی»، *تاریخ‌پژوهی*، ش ۱۲ و ۱۳، صص۵۳-۶۶.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.6.1]

چیزی که در قرن یادشده بسیار پرتکرار است. مورخ برای خلفای راشدین احترام فراوانی قائل بود؛ به‌طوری که از آنان با عبارات و القاب احترام‌آمیزی چون «ابوبکر صدیق»، «امیرالمؤمنین عمر»، «امیرالمؤمنین عثمان»، «عثمان ذوالنورین» و «امیرالمؤمنین حسن» یاد کرده است (بناکتی، ۱۳۴۸: ۶۸، ۷۵، ۹۱–۹۹، ۱۲۰). بناکتی در شرح واقعهٔ قتل عثمان، او را شهید خطاب کرده (همو، ۹۸) و همچنین نوشته است «در آن روز که عثمان شهید شد» (همو، ۹۹). مورخ بزرگیِ شخصیت علمی و اخلاقی صاحبان مذاهب شافعی و حنبلی را نیز تکریم کرده (همو، ۱۵۹، ۱۶۵–۱۶۴، ۱۸۷)، اما آنچه قابل توجه است، ارادت آشکار او نسبت به علی(ع) و فرزندان اوست. او در تمجید از آنان از عباراتی استفاده کرده که نشان‌دهندهٔ گرایش او به تشیع است. او از علی با عنوان امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه (همو، ۷۲، ۸۷، ۹۳، ۹۹، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۹)، از فرزندان او با لقب امیرالمؤمنین حسن رضی الله عنه (همو، ۱۰۴، ۱۰۱، ۱۲۰، ۱۳۰) و امیرالمؤمنین حسین رضی الله عنه (همو، ۱۳۴۸: ۷۲، ۹۳، ۱۰۴، ۱۰۵) و از سایر امامان شیعه أثنی‌عشری با لقب امام یاد کرده است (همو، ۱۳۴۸: ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵). مورخ درباره امام مهدی نوشته است: «او را از دشمنان پنهان می‌داشتند، مدت هفتاد و چهار سال، بعد از آن ناپدید شد و اعتقاد اهل شیعه أثنی‌عشریه چنان است که تا اکنون زنده است و خروج خواهد کرد» (همو، ۱۳۴۸: ۱۱۶).

بناکتی در سراسر اثرش، از معاویه تنها با این نام و یا معاویةبن أبی‌سفیان یاد کرده است (همو، ۱۳۴۸: ۱۳، ۱۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱). این در حالی است که مورخ از شرح رخدادهای پس از وفات پیامبر اکرم(ص)، به چگونگی رخداد سقیفه و اختلافات جانشینی پیامبر نپرداخته است (همو، ۹۱). به نظر می‌رسد هر آنچه به اختلافات میان مذاهب دامن می‌زند، از پرداختن به آن پرهیز کرده است. در جستاری دیگر که دربارهٔ حسین(ع) به اختصار از واقعه عاشورا یاد کرده، اظهار داشته است که عبدالله و علی‌اصغر با پدر در دشت کربلا شهید شدند [...] شمر در وقت زوال، حسین را شهید کرد (همو، ۱۰۴). بایسته توجه است که مورخ هنگام نام بردن از معاویه و یا شرح واقعهٔ یادشده، از واژهٔ لعنت الله و عباراتی که بیانگر خشم و اندوه وی نسبت به عوامل این واقعه باشد، استفاده نکرده است. حتی این واژه در قسمتی که شرح خلافت یزیدبن معاویه را می‌کند نیز دیده نمی‌شود (همو، ۱۲۱). او در معرفی همسران حضرت علی، هنگامی که از أم‌البنین یاد می‌کند، نوشته است

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.6.1]

عباس و [...] با حسین شهید شدند (همو، ۱۰۵). در موضوع اختلافات میان معاویه و حسن‌بن علی، به علل و چگونگی این اختلافات و یا حتی صلح امام حسن و چگونگی آن، شرحی ارائه نکرده؛ تنها به نقل از سلامی در *تاریخ ولاة خراسان*، به مسموم شدن او توسط جعده به تشویق معاویه اشاره کرده است (همو، ۱۰۴). وی در روایت ارتحال هر یک از امامان شیعی، به‌جز علی‌بن موسی‌الرضا(ع) (همو، ۱۵۲، ۱۶۵، ۱۷۳)، به شهادت آنان توسط خلفای عباسی اشاره نکرده، بلکه عبارت «وفات» را به کار برده است. وی دربارهٔ شهادت علی‌بن موسی‌الرضا نوشته است: «جماعتی از شیعه برآنند که او را با انگور زهر دادند» (همو، ۱۵۶). در میان مورخان مسلمان، بناکتی تنها مورخی است که شرح زندگینامهٔ امامان شیعی را به شکل موضوعی در فهرست کتاب خویش قرار داده است.

گفتنی است او همچنین به تخریب مقبرهٔ حسین‌بن علی توسط متوکل اشاره کرده است (همو، ۱۷۰). موضوع حائز اهمیت دیگر در نشانه‌های تمایلات شیعی مورخ، روایت حدیث از پیامبر در حمایت از اهل بیت خویش است. «به متابعت سنت من و دوستی اهل بیت من، ترا به منازل نیکان رساند» (همو، ۱۶۵) و یا در شرح خلافت عمربن عبدالعزیز نوشته است: «محب علی و اهل بیت نبی بود. دفع لعنت از امیرالمؤمنین او کرد» (همو، ۱۲۷). بناکتی همچنین عایشه را «عایشه صدیقه» نامیده است (همو، ۸۲، ۹۱).

آنچه در یک جمع‌بندی می‌توان گفت اینکه علت پرداختن به اعتقادات دینی و گرایش‌های مذهبی مورخ از آن روست که بینش دینی و گرایش‌های مذهبی مورخ در نوع روایت و تبیین تاریخ از سوی وی بسیار تأثیرگذار است. در حقیقت، یکی از وجوه مهم، فهم و شناخت معرفت‌شناسی مورخ و در نتیجه روش‌شناسی وی، شناخت بینش دینی و گرایش‌های مذهبی و چگونگی بازتاب آن در تاریخ‌نگاری مورخ است. درواقع، نسبت‌سنجی تاریخ‌نگاری مورخ با مسئلهٔ یک‌سویه‌نگری و تعصبات مذهبی در تاریخ‌نگاری وی است (ن.ک. به: شرفی، ۱۳۹۲[ب]).

مطالعهٔ تاریخ‌نگاری بناکتی در حوزهٔ گرایش‌های دینی و مذهبی مورخ، نشانگر احترام مورخ نسبت به پیروان مذاهب اسلامی (اعم از سنی و شیعی)، شیوخ صوفی و جریان‌های فکری چون معتزله و عدم همسویی نسبت به هر یک از آنان است؛ مسئله‌ای که بیانگر تلاش مورخ در نزدیکی به انصاف تاریخی (عدم یکسونگری و تعصب) در روایت تاریخ به

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.6.1]

عنوان یکی از اصول روشی مورخ است. در شناخت علت‌های رویکرد احترام‌آمیز مورخ نسبت به تمام مذاهب اسلامی و پیروان آن، به نظر می‌رسد که مسئلهٔ یادشده از یک سو متأثر از فروپاشی دستگاه خلافت عباسی و تساهل دینی-مذهبی مغولان، یعنی تلطیف تضاد میان مسلمانان سنی و شیعه بوده است به سخن دیگر تسنن تعصب‌آمیز به‌تدریج به مذهبی تبدیل شد که در اصول سنی، ولی از نظر عاطفی شیعه است؛ پدیده‌ای که در پایان سدهٔ نهم به اوج رسید. از سوی دیگر، توجه به پیشینهٔ خانوادگی بناکتی که از سادات است، ضروری به نظر می‌رسد.

۲. تاریخ‌نگاری بناکتی و ویژگی‌های آن

نگارندهٔ این نوشتار کوشیده است تاریخ‌نگاری بناکتی را تبیین و تحلیل کند. بر این اساس، شکل‌شناسی و محتوای اثر بناکتی، منابع اطلاعاتی مورخ در نگارش اثر مورد نظر، اهمیت و ویژگی‌های تاریخ‌نگاری او و همچنین سبک و نوع تاریخ‌نگاری وی، از مهم‌ترین موضوعات شناخت تاریخ‌نگاری بناکتی و در نتیجه، فهم و تحلیل روش‌شناسی مورخ است. تاریخ بناکتی را به لحاظ شکل‌شناسی می‌توان نوعی تاریخ‌نگاری عمومی با رویکرد جهانی دانست؛ زیرا تاریخ عالم از ظهور حضرت آدم تا بخشی از حیات مورخ (۷۱۷ق) را دربردارد. بناکتی در نگارش *روضة اولی الالباب* از منابع مختلفی استفاده کرده است که می‌توان آنها را در سه بخش مشاهدات شخصی، منابع شفاهی و منابع مکتوب خلاصه کرد. اطلاعات در این باره منحصر به اطلاعاتی است که در متن تاریخ بناکتی آمده است. بر این اساس، مورخ در تدوین اثر خود از منابع گوناگونی بهره گرفته که برای شناخت آن بهتر است این اثر را به دو بخش جداگانه، یعنی پیش از حضور مغولان و حکومت ایلخانی (پیشاایلخانی) و پس از حضور مغولان و تشکیل حکومت ایلخانی (پساایلخانی) تا فروپاشی ایلخانان تقسیم کرد. مورخ در تدوین بخش اول علاوه بر *جامع التواریخ*، از منابع مکتوب تاریخی متقدّم استفاده کرده است. ذکر نام منابع روایت، گویای این مهم است (ن.ک. به: همو، ۱۳۴۸: ۷۶، ۸۵، ۸۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۶۶). بدین روی آنچه بر ارزش این اثر می‌افزاید، آشنایی و استفادهٔ مورخ از منابع تاریخی متقدمی است که بسیاری از آنان اکنون در دسترس نیست. بناکتی گاه از منبع خویش یاد نکرده و از گزاره «روایت کنند» یا «آورده‌اند» و «بزرگی

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.6.1]

گفت» (همو، ۱۳۴۸: ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۸۸، ۱۸۴، ۲۲۴ و غیره) استفاده کرده است. مورخ برخلاف جوینی (۱۳۷۰: ۱/مقدمه)، وصاف (۱۳۳۸: ۶۳۲/۵) و رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۱۳۶۲: ۱/مقدمه) تجربهٔ دیوانی نداشته است؛ بدین روی اسناد دیوانی و منشآت که از مهم‌ترین منابع مورخان یادشده محسوب می‌شود، از منابع بناکتی به شمار نمی‌آید.

بناکتی در بخش پساایلخانی (دورهٔ حیات مورخ) از منابع خود نام نبرده است. او در مقدمهٔ کتاب دربارهٔ منابع خویش خاطرنشان کرده است که یکی از اصلی‌ترین منابع او برای تألیف، کتاب *جامع التواریخ* است، اما هنگام نگارش رویدادهای تاریخی، نامی از این اثر و یا آثار دیگر در این قسمت (پساایلخانی) نبرده است (بناکتی، ۱۳۴۸: مقدمه). به نظر می‌رسد محتوای بخش پساایلخانی که مربوط به دورهٔ حیات مورخ است، افزون بر منابع مکتوب، بیشتر متکی بر مشاهدات و مسموعات مورخ در نگارش این اثر است. بناکتی دربارهٔ منابع مورد استفادهٔ خود در تدوین تاریخ بناکتی نوشته است: «شطری از اقوال و احوال ایشان که در هر کتابی دیده و از هر مورخی و نسابه‌ای شنیده و تفحص بلیغ نموده به تخصیص از کتاب جامع التواریخ [...] جمع کرده بر وجه ایجاز باز نمایم [...] از ابتدای عهد ادم الی یومنا [...] بر سبیل اتصال آوردم و آن را بر نه قسم کردم» (بناکتی، ۱۳۴۸: ۱-۲). نکتهٔ مسلّم آنکه تاریخ بناکتی خلاصهٔ کامل اثر رشیدالدین فضل‌الله نیست. مورخ با افزوده‌های فراوانی که گاه از آنان نام برده و گاه خاموش است، بهره برده است. نسبت تاریخ‌نگاری بناکتی و رشیدالدین فضل‌الله و میزان وام‌داری از آن، نیازمند پژوهش مستقل است.

۳. اهمیت و ویژگی‌های تاریخ‌نگاری بناکتی

تاریخ بناکتی یکی از مهم‌ترین منابع تاریخ‌نگاری و ادبیانهٔ دوره ایلخانی است. مهم‌ترین ویژگی‌های تاریخ‌نگاری این اثر به دو قسمت پیشاایلخانی و پساایلخانی (دورهٔ حیات مورخ) تقسیم می‌شود. مبنای این تقسیم‌بندی، دورهٔ حیات مورخ است . با توجه به نوع تاریخ‌نگاری بناکتی که تاریخ عمومی‌نویسی است، آنچه حاصل تاریخ‌نگاری او پیش از حیات وی است، پیشاایلخانی و آنچه در عصر وی به نگارش درآمده، پساایلخانی نامیده می‌شود. بر این اساس، مهم‌ترین ویژگی‌های تاریخ‌نگاری وی در دورهٔ اول (پیش از حیات مورخ) عبارت است از:

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.6.1]

سیطرهٔ بیشتر بینش اجتماعی با عدم توجه مطلق به تاریخ سیاسی و نظامی و پرداختن به مباحث اجتماعی و مردمی، توجه کمتر به افسانه و غیرواقعیت‌ها و جلوگیری از آمیختگی آنها با تاریخ، گستردگی، فراوانی و تنوع اطلاعات تاریخی و ارائه شرحی زنده و پویا از رویدادهای تاریخی؛ به‌طوری که در وقایع مربوط به دورهٔ پیش از حیات مورخ، گویی خود شاهد و ناظر آن بوده است؛ حضور بینش علت‌گرایانه با تعمق در علت و انگیزه‌های برخی از وقایع تاریخی و تبیین روند رویدادها؛ چنان‌که او تنها توانسته است در شرح و بیان برخی رویدادها به بیان علت‌ها بپردازد. دخالت کمتر بینش انتقادی در تحلیل و تبیین رویدادهای تاریخی، حاکمیت بینش غیرمدح‌گرایانه با عدم پرداختن مورخ به مدح‌های اغراق‌آمیز و عدم توجیه رفتارهای خلفا و امرا و سایر عوامل حکومتی، حاکمیت بینش غیرشریعت‌مدارانه با جهان‌نگری و طرح مباحث ملل مختلف در قالب تاریخ جهانی و عدم حاکمیت مطلق بینش مشیت‌گرایانه به تاریخ در اندیشهٔ تاریخ‌نگارانهٔ او و عدم دخالت داشتن اعتقادات مذهبی مورخ در تحلیل و تبیین تاریخ، بینش هویت‌گرایانه به تاریخ و تلاش برای حفظ و تقویت هویت ایرانی و تنظیم تاریخ‌نگاری خود به شیوهٔ موضوع‌نگاری است.

مهم‌ترین ویژگی‌های تاریخ‌نگاری عصر مورخ(دورهٔ پساایلخانی) عبارت از: حضور کم‌رنگ بینش اجتماعی با توجه بیشتر به تاریخ سیاسی و نظامی و کمتر پرداختگی به موضوعات اجتماعی، توجه کمتر به افسانه و غیرواقعیت‌ها و جلوگیری‌ازآمیختگی آنها با تاریخ، پایداری بینش هویت‌گرایانه با استفادهٔ مورخ از واژهٔ ایران و واژه‌هایی چون پادشاه، شاهنشاه و سلطان در نام بردن از ایلخانان مسلمان نظیر غازان و اولجایتو و ابوسعید و تلاش برای احیای مفهوم ایران و هویت ایرانی، پایداری بینش عدم حاکمیت مطلق اندیشهٔ مشیت الهی به تاریخ، کمتر دخالت داشتن اعتقادات مذهبی مورخ در تحلیل و تبیین تاریخ، عدم استفاده از اسناد و نامه‌ها و نام بردن از منابع خویش، بیان تاریخ فوت علما و دانشمندان و عدم ارائهٔ شرحی از زندگینامه و یا آثار علمی آنان، تمایل نویسنده در به کارگیری نثر ساده و روان، عدم استفاده از آیات، احادیث، اقوال بزرگان و امثال و عبارات عربی و تنظیم تاریخ‌نگاری به شیوه موضوع‌نگاری است.

بر پایهٔ آنچه که به اختصار دربارهٔ ویژگی‌های تاریخ‌نگاری بناکتی گفته شد، مشخص می‌شود که بخش دوم اثر بناکتی که تاریخ حیات او را شامل می‌شود، با بینشی نزدیک به بینش توصیفی، به نگارش درآمده است. در حقیقت، مورخ در روش تاریخ‌نگاری خویش

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.6.1]

نتوانسته است تاریخ‌نگاری خود را به روش تبیینی-تحلیلی که بر دو اصل تعلیل و انتقاد استوار است، نزدیک سازد؛ چنان‌که در شرح رویدادهای تاریخی کمتر به توضیح علل آنها پرداخته و بینش علت‌گرایانه دارد. گفتنی است توجه بیشتر به تاریخ سیاسی و نظامی و کمتر پرداختگی به موضوعات اجتماعی و در حقیقت، کم‌رنگ شدن بینش اجتماعی مورخ در روایت این بخش از تاریخ بناکتی، از مهم‌ترین تفاوت‌های دو بخش یادشده در تاریخ‌نگاری بناکتی است. پایداری کمتر دخالت داشتن بینش مذهبی مورخ در روایت رویدادهای تاریخی و در نتیجه، جهان‌نگری و طرح مباحث ملل مختلف در قالب تاریخ جهانی (ن.ک. به: لاکوست، ۱۳۶۳: ۱۷۷)، توجه کمتر به افسانه و غیرواقعیت‌ها و جلوگیری از آمیختگی آنها با تاریخ، پایداری بینش هویت‌گرایانه به تاریخ و تلاش برای احیای مفهوم ایران و هویت ایرانی، به کارگیری نثر ساده و روان تنظیم تاریخ‌نگاری به شیوهٔ موضوع‌نگاری و پایبندی به بینش بی‌طرفی تاریخی،از ویژگی‌های پایدار در تاریخ‌نگاری بناکتی در دورهٔ پیشاایلخانی و پساایلخانی است.

از دیگر ویژگی‌های پایدار تاریخ‌نگاری بناکتی که از دقت در آن می‌توان به روش تاریخ‌نگاری وی دست یافت، اندرزنامه‌های اخلاقی و سیاسی او در این اثر است. هرچند تلاش‌های مورخ در حوزهٔ «اخلاق سیاسی» را نمی‌توان هم‌پایهٔ «وصاف شیرازی» که اندیشهٔ سیاسی خود را در تبیین تاریخ به کار بست، دانست (وصاف، ۱۳۳۸: ۵۲۲/۴)، اما اثر مورخ مشحون از این اندرزهاست. بناکتی در حوزهٔ اخلاق سیاسی، برای پادشاه وظایفی قائل بوده که برخی از آنها را در اثر خود منعکس کرده است. تشویق سلطان به عدالت‌گستری، یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های اندیشهٔ شاهی ایرانشهری، موضوعی است که مورخ به آن تأکید کرده است (همو، ۵۸، ۴۶۵، ۴۶۶ ، ۴۶۷، ۴۶۸).

مورخ برای تشویق حاکمان عصر خویش، از یک سو سلطان را عادل خوانده و گاه او را برتر از شاهان و نامداران ایران باستان دانسته است (همو، ۴۶۸). از دید مورخ، دیگر ویژگی‌های سلطان، پرهیز از خطا و اشتباه است (همو، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۶۰).

توصیه و اندرز دیگر بناکتی به پادشاه، کسب نام نیک است. او در توضیح عملکرد انوشیروان که او را «عالم عادل» خوانده و بر این باور بوده که «صحن عالم را به آب معدلت از لوث ظلم و بدعت فروشست»، تذکر داده است که اگر رفتار پادشاه براساس عدل باشد، از

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.6.1]

خود نام نیکو باقی می‌گذارد (همو، ۷۲؛ ن.ک. به: همو، ۶۲).

توصیه و اندرز دیگر بناکتی به سلطان، پرهیز او از ظلم و ستم است. مورخ برای تفهیم و تحریض بیشتر سلطان، استدلال کرده است که نتیجهٔ ظلم، قبل از هر کس و هر چیز به شخص سلطان بازمی‌گردد (همو، ۵۵). مورخ سلطان را به پرهیز از استفاده از مسکرات توصیه کرده است (همو، ۵۶). بناکتی در این اشعار کوشیده است سلطان را به عواقب استفاده از مسکرات و عواقب آن متوجه کند. در یک جمع‌بندی می‌توان گفت بناکتی مانند سایر مورخان و به‌خصوص وصاف شیرازی کوشیده است با نزدیک ساختن تاریخ به حکمت، به رسالت خویش یعنی آشنا ساختن مغولان با گذشتهٔ پرافتخار سرزمینی که بر آن حکومت می‌کنند و آموزش راه و رسم شهریاری بر آن و همچنین ساماندهی امور بپردازد؛ چیزی که تاریخ‌نگاری بناکتی را در حوزهٔ روش‌شناسی از واقعه‌نگاری دور و به تاریخ‌نگاری تبیینی–انتقادی نزدیک کرده است.

در مقایسهٔ بناکتی با وصاف شیرازی، وصاف بخش‌هایی از اثرش را با عنوان «اخلاق السلطنه» (وصاف، ۱۳۳۸: ۴۸۴/۴–۴۹۸؛ ن.ک. به: شرفی، ۱۳۹۲[الف]: ۱۲۹–۱۴۱) و رساله «شمشیر و قلم» به موضوع یادشده اختصاص داده (ن.ک. به: وصاف، ۱۳۸۵) و به مناسبت، در بیان وقایع تاریخی به این مهم پرداخته (وصاف، ۱۳۳۸: ۳۹۶/۴)، اما بناکتی تنها در شرح وقایع تاریخی، به شکلی پراکنده به این مهم پرداخته است.

ویژگی دیگر کنش تاریخ‌نگارانهٔ بناکتی که از یک سو نشان‌دهندهٔ «بینش اجتماعی» او در تبیین و تحلیل تاریخ نیز به شمار می‌آید، رویکرد اخلاق‌گرایانهٔ او به تاریخ است؛ بدین معنی که وی در توجه‌اش به موضوع جایگاه مردم در نگارش تاریخ، رسالت دیگر خویش را ارتقای سطح اخلاقی آنان دانسته است. مورخ با این بینش، بخشی از کتابش را به بیان حکایت‌ها، اندرزها و نصایح اخلاقی اختصاص داده است. درواقع، به نظر می‌رسد که او نیز مانند سایر مورخان و بیشتر وصاف شیرازی (وصاف، ۱۳۳۸: ۲۹۰/۳، ۲۹۳، ۳۵۶)، تاریخ را وسیله‌ای برای تعلیم و اصلاح رفتار انسان‌ها به شمار می‌آورد و معتقد بود که بهبود وضعیت جامعهٔ آسیب‌دیده زمانهٔ او، با اصلاح رفتار پادشاه به عنوان قدرت و اشخاص پیرامون او، امکان‌پذیر است (بناکتی، ۱۳۴۸: ۱۵۹). برای مثال، همو در توصیه به توکل نوشته است: «در توکل دست در خدا زدن است، اگر توانی که کار خود به خدا بازگذاری» (همو، ۱۷۶، ۱۸۲).

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.6.1]

بناکتی هچنین در مذمت حیله علیه دیگران نوشته است: «بهتر از آنکه به حیله مشغول شوی» (همو، ۱۷۶؛ همچنین ن.ک. به: مقاله حاضر، ص۱۷).

از دیگر ویژگی‌های تاریخ‌نگاری بناکتی، نوع نثر تاریخ بناکتی است که نمونه‌ای از نثر سادهٔ قرن هشتم قمری، با جملاتی کوتاه و خالی از تکلّف و عبارت‌پردازی است. از ویژگی‌های نگارش وی، به شعر درآوردنِ سال وقوع رویدادها است (بناکتی، ۱۳۴۸: ۴۱۴؛ همچنین ن.ک. به: همو، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۴۷ و غیره). مورخ با استفاده از گزاره‌هایی چون «داستان»، «ذکر»، «حکایت» و یا «تاریخ» به شرح رویدادهای تاریخی پرداخته است (همو، ۴۰۷، ۴۲۴، ۴۲۷). وی گاه هدف خود از این نوع بیان را توضیح داده است؛ چنان‌که در موضوع تشکیل خلافت عباسی نوشته است: «فایده این حکایت آن است که ...» (همو، ۱۵۳). آنچه که به عنوان یک شیوهٔ نویسندگی، بر ارزش محتوایی این اثر اضافه می‌کند، روش مورخ در روایت مختصر احوال خلفا، امرا و ملوکی است که همزمان در سرزمین‌های اسلامی قدرت سیاسی را در اختیار داشتند. درواقع، مورخ با این شیوه کوشیده است خلفا و ملوکی را که همزمان در قلمرو ایلخانی و نواحی هم‌جوار آن حکومت داشتند، معرفی کند؛ چنان‌که در ذیل عنوان «تاریخ خلفا و سلاطین و ملوک» که معاصر اوکتای قاآن بوده‌اند، به معرفی مختصر خلیفه الناصر و اقدامات وی در بغداد، علاءالدین کیقباد در روم، بدرالدین لؤلو در موصل، ملک مظفرالدین در اربیل، اتابک سعدبن زنگی در فارس و براق صاحب در کرمان پرداخته است (همو، ۳۸۳، ۳۶۴).

مسئلهٔ بینش هویت‌گرایانه، از مبانی فکری مورخ و یکی از مؤلفه‌های سازندهٔ کنشگری تاریخ‌نگارانهٔ اوست که از تأمل در آن می‌توان به فهم روش‌شناسی مورخ دست یافت. بناکتی یکی از مهم‌ترین راه‌های حفظ و تداوم هویت ملی را احیای گذشتهٔ تاریخی از طریق استفاده از واژهٔ پادشاه، شاهنشاه و نام پادشاهان و پهلوانان دوران اساطیری و باستانی ایران می‌دانست و به همین دلیل اثر او پر از واژهٔ «پادشاه» و نام شاهان و نامداران ایرانی است؛ از جمله راهکارهایی که بناکتی در تاریخ‌نگاری خود کوشیده است به کمک آن به این هدف، یعنی بازآفرینی گذشتهٔ تاریخی سرزمین ایران دست یابد و تاریخ‌نگاری خویش را از سطح وقایع‌نگاری دور سازد (همو، ۴۸۰). به نظر می‌رسد مورخ با استفاده از شیوهٔ یادشده (در این اشعار و سایر بخش‌های کتاب)، با شبیه‌سازی ایلخانان به شاهان ایرانی، به دنبال آشناسازی

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.6.1]

مغولان با گذشته سرزمینی بود که بر آن حکومت می‌کردند و از سوی دیگر، مستحیل کردن آنان در این فرهنگ غنی است؛ تلاشی که فرهنگ‌پذیری مغولان از نتایج مهم آن به شمار می‌رود. در حقیقت، بناکتی مانند سایر مورخان عصر ایلخانی (ن.ک. به: جوینی، ۱۳۷۰: ۱۳۹/۲، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۳؛ وصاف، ۱۳۳۸: ۵۵۴/۴، ۳۹۶/۵، ۶۰۶؛ نیز ن.ک. به: اللهیاری، ۱۳۸۲: ۶۵) درصدد بوده است با آشناسازی مغولان با فرهنگ ایرانی، نه تنها از میزان آسیب و تخریب حضور ستمگرانهٔ آنان در این سرزمین بکاهد، بلکه از وجود آنان همچون عاملی وحدت‌بخش به منظور احیای ایران و ایرانیان، تحت لوای حاکمیتی بیگانه، سود جوید. از منظری دیگر، به نظر می‌رسد که به کارگیری واژه‌های پادشاه و شاهنشاه برای ایلخانان مسلمان، بیش و پیش از آنکه ثنا و ستایش آنان باشد، تلاشی (مانند سایر مورخان) برای تبدیل منصبِ خانی به جایگاه پادشاهی، به منظور تحقق بخشیدن به اهداف یادشده است (ن.ک. به: جوینی، ۱۳۷۰: ۱۳۹/۲، ۱۶۲، ۱۷۳؛ وصاف، ۱۳۳۸: ۲۴/۱، ۴۶۸/۴، ۴۸۷، ۳۹۵).

در حقیقت، مورخ کوشیده است هم گذشتهٔ تاریخی ایلخانان را به آنان گوشزد کند و هم جایگاهی را که امروز در سرزمین ایران به آن دست یافته‌اند. از دیدگاه نگارنده، دیگر هدف مورخ از این اشعارِ به ظاهر ستایش‌آمیز، علاوه بر تشویق پادشاهان به عدالت‌گستری، رعیت‌پروری و برتری جهان‌داری بر جهان‌گیری، پیوند دادن هویت ایرانی با هویت اسلامی بوده است. درواقع، باید تلاش بناکتی را همچون جوینی، وصاف، رشیدالدین و سایر مورخان (ن.ک. به: جوینی، ۱۳۷۰: ۱۷۸/۱، ۱۹۱، ۱۹۷؛ وصاف، ۱۳۳۸: ۳۷۳/۳، ۴۷۸/۴، ۶۱۸/۵؛ رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۶۲: ۵۴۳/۱-۵۴۴)، در مقیاسی کوچک‌تر، در بازپردازی هویت ایرانی، تلاشی دوسویه دانست. او از یک سو، نگاه ویژه‌ای به مظاهر و افتخارات گذشتهٔ باستانی سرزمین خویش داشته و از سوی دیگر، توجهی ویژه به دین اسلام و تعالیم آن داشته است.

درواقع، بناکتی با رویکرد هویت‌گرایانه به تاریخ، ضمن حفظ مفاخر گذشتهٔ ایرانی، آن را با انگاره‌های اسلامی درآمیخته است. بناکتی در مسئلهٔ ایجاد مشابهت میان سلاطین مغولی با پادشاهان اسطوره‌ای و باستانی ایران، برخلاف عطاملک جوینی (ن.ک. به: جوینی، ۱۳۷۰: ۱۳۹/۲، ۱۶۲، ۱۷۳) و مانند وصاف (ن.ک. به: وصاف، ۱۳۳۸: ۳۹۶/۴، ۵۵۴/۵)، از شیوهٔ خاص خود برای همهٔ ایلخانان استفاده نکرده، بلکه از منظری دیگر «دین» را به جای «نژاد»،

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.6.1]

جایگزین نداشتن تبارِ ایرانی سلاطین مغولی کرده و تنها ایلخانان مسلمان را پادشاه و یا شاهنشاه خوانده است. درواقع از نگاه مورخ، مغولان پس از اسلام آوردن، از وضعیت ایرانی خود بیرون آمده‌اند؛ چنان‌که آنان را هم‌پایهٔ جمشید، فریدون، کسری و غیره قرار داده است. گفتنی است بناکتی از مقام ظل‌اللهی یا نمایندگی خدا بر روی زمین ننوشته است.

بر پایهٔ آنچه گفته شد، هجوم مغولان به بغداد و فروپاشی دستگاه خلافت عباسی، فرصتی دیگر برای ایرانیان برای تداوم و تقویت هویت ایرانی و اندیشهٔ ایران‌شهری فراهم آورد. به نظر می‌رسد بناکتی همچون رشیدالدین فضل‌الله، کوشیده است از فرصت پیش‌آمده برای انجام این مهم استفاده کند (ن.ک. به: رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۶۲: ۷/۱، ۱۵، ۲۴، ۱۳۳)؛ ویژگی‌ای که تاریخ‌نگاری مورخ را در مسئلهٔ روش تاریخ‌نگاری، از سطح وقایع‌نگاری دور ساخته است.

۴. بناکتی و روش‌شناسی تاریخی

۴-۱. بناکتی و علم تاریخ

۴-۱-۱. چیستی تاریخ

یکی‌از مهم‌ترین مباحث روش‌شناسی، شناخت بینش معرفت‌شناسانهٔ مورخ در موضوع چیستی تاریخ و تأثیر آن در روش تاریخ‌نگاری وی است. درواقع، می‌کوشد دیدگاه مورخ دربارهٔ چیستی تاریخ را بشناسد؛ مسئله‌ای که به کمک آن می‌توان روش‌شناسی مورخ در فهم رویدادهای تاریخی و روایت مورخ از آن رویداد را شناخت. درواقع، چگونگی گزینش اخبار و روایت رویداد، بیان‌کنندهٔ مفهوم تاریخ نزد مورخ است. بدیهی است مورخی که تاریخ را علم می‌داند و قواعد آن را در روایت تاریخ مورد توجه قرار می‌دهد، روایتش به تاریخ علمی (تبیینی–انتقادی) نزدیک‌تر است.

در تاریخ بناکتی، مورخ دربارهٔ تعریف و چیستی تاریخ بحث مستقلی ارائه نکرده است؛ به همین دلیل باید دیدگاه وی در این زمینه را از اشارات او دریافت. او در مقدمه اثرش از تاریخ به عنوان «علم» یاد کرده و از موضوع آن سخن گفته است. به سخن دیگر، مورخ برای «علم تاریخ»، موضوع قائل است. بر همین اساس، مورخ موضوع علم تاریخ را «اخبار و احوال عموم طوایف اهل عالم و بیان اختلاف تواریخ هر قومی از ادیان مختلف و انساب مشاهیر انبیا و

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.6.1]

اولیا و ائمه، خلفا و سلاطین و مشاهیر صحابه و اصحاب حدیث و قرّا و علمای دینی» (بناکتی، ۱۳۴۸: ۱) بیان کرده است. بدین روی، مورخ موضوع «تاریخ» را همچون جوینی (۱۳۷۰: ۵/۱) وصاف شیرازی (۱۳۳۸: ۱۴۷/۲) و رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۶۲: ۲۲/۱)، تنها به اخبار و احوال پادشاهان و حکومتگران اختصاص نداده و جامعه را در کلیتی وسیع، مورد توجه قرار داده است. از سوی دیگر، کنش تاریخی مورخ که از تأمل در آن می‌توان به دیدگاه او در موضوع چیستی تاریخ دست یافت، کلان‌نگری او در بازتاب رویدادهای تاریخی و گستردگی عرصهٔ موضوعی و جغرافیایی اوست؛ بدین معنی که بناکتی نه تنها به لحاظ گسترهٔ زمانی، بلکه جغرافیایی به تاریخ می‌نگریسته است؛ چنان‌که بر شناخت تاریخ ملل دیگر نیز توجه داشته است؛ ویژگی‌ای که تاریخ بناکتی را مانند *تاریخ وصاف* (وصاف، ۱۳۳۸: ۶۰۸/۵) و *جامع التواریخ* (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۶۲: ۱۳/۱) به تاریخ جهانی نزدیک ساخته است (شرفی، ۱۳۹۲[الف]: ۵۶).

مورخ اطلاعات فراوانی دربارهٔ تاریخ ایران، تاریخ یهود، تاریخ نصاری و فرنگ و همچنین تاریخ هند ارائه کرده است. شایان توجه است که ممالک یادشده نه در دایرهٔ جغرافیای سرزمین‌های اسلامی و نه در محدودهٔ متصرفات مغولان قرار داشته است. در ریشه‌شناسی نگرش کلان‌نگرانهٔ مورخ به تاریخ، باید آن را از یک سو تأثیرپذیری او از مورخان بزرگی چون وصاف شیرازی و رشیدالدین فضل‌الله دانست و از سوی دیگر، شرایط فرهنگی که حاکمیت مغولان فراهم آورده بود، گسترش مرزهای جغرافیایی و سیاسی و هم‌زیستی فرهنگ ملیت‌های گوناگون و در نتیجه وسعت یافتن جهان‌بینی مسلمانان، در میان مورخان ایلخانی دانست. بناکتی مانند سایر مورخان (ن.ک. به: ابن‌اثیر، ۱۳۸۳: ۱/مقدمه؛ جوینی، ۱۳۷۰: ۱/مقدمه؛ رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ۱۳۶۲: ۲۳/۱؛ ابن‌فندق، ۱۳۶۱: مقدمه؛ وصاف، ۱۳۳۸: ۶/۱) نوشته‌ای دربارهٔ فواید مطالعهٔ تاریخ، در مقدمه کتاب خویش ندارد، اما در متن کتاب آنچه هدف و فایدهٔ مورد نظر او را بازتاب می‌دهد، عبرت‌آموزی و تجربه‌اندوزی و در نتیجه، کمال انسان در سایهٔ شناخت گذشتهٔ تاریخی خویش است؛ چنان‌که نه تنها در برخی موارد به صراحت به بیان فایده و هدف خویش از بیان یک حکایت تاریخی به منظور هوشیاری اذهان عمومی پرداخته، بلکه به بهانه‌های مختلف به بیان پند و اندرز و توصیه‌های اخلاقی پرداخته که این پندها عموماً اجتماعی و گاه خطاب به ایلخان است (ن.ک. به: همو،

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.6.1]

۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۴، ۱۸۲، ۲۵۰، ۲۵۷، ۴۶۹).

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت با وجود آنکه مورخ از تاریخ با عنوان علم تاریخ یاد کرده و برای آن موضوع، فایده و هدف قائل بوده و در این حوزه آن را تا حدی به حکمت پیوند زده است، اما نتوانسته از دو اصل علیت و انتقاد بهره فراوانی ببرد.

۲-۴. اصول روش‌شناسی تاریخی بناکتی

یکی از وجوه شناخت و تحلیل تاریخ‌نگاری هر مورخی، فهم وجه روش‌شناسانهٔ آن است. اینکه اصول روشی وی از چه عناصری تأثیر پذیرفته است؟ نسبت تاریخ‌نگاری وی با تاریخ‌نگاری تحلیلی که بر سه اصل تعلیل، انتقاد و بی‌طرفی (انصاف تاریخی) استوار است، چگونه است؟ بناکتی در روش تاریخ‌نگارانهٔ خود بیشتر به جوینی و رشیدالدین فضل‌الله و کمتر به وصاف شیرازی نزدیک است؛ بدان معنا که مورخ با آنکه به نوعی از تاریخ با عنوان «علم» نام برده و برای آن موضوع قائل است و در شناخت آن رویکردی جهانی دارد و از سوی دیگر، پایبندی به انصاف تاریخی و پرهیز از جانب‌داری دارد، اما آن را براساس شیوهٔ تعلیل، انتقاد و تحلیل، کمتر مورد توجه قرار داده است. این مسئله در نگارش تاریخ حیات او بیشتر خودنمایی می‌کند. ضمن آنکه در این بخش، از منابع خود نیز ذکری به میان نیاورده است. بدیهی است که مایهٔ اصلی هر گونه روش تاریخی، دو رویکرد تحلیل و انتقاد است که بناکتی در نگارش تاریخ پیش از عصر خویش، تا اندازه‌ای توانسته است از این دو اصل بهره بگیرد؛ چنان‌که در شرح برخی از رویدادهای تاریخی به توضیح علل آن نیز به شکل مختصر پرداخته و در مواردی نگاه انتقادی نیز دارد، اما زمانی که به روایت تاریخ زمانهٔ خویش، یعنی حاکمیت ایلخانی نزدیک می‌شود، کمتر کنشگری تبیینی و انتقادی او در روایت تاریخ را شاهدیم.

آنچه شاهد این مدعاست رویکرد علّی مورخ در تعلیل سقوط خاندان برامکه (همو، ۱۵۲–۱۴۸)، قتل متوکل (همو، ۱۷۰)، عزیمت هلاکو به سرزمین شام، علت جنگ هلاکو و برکای (همو، ۴۲۴)، تعلیل عدم کامیابی بوقا وزیر ارغون (همو، ۴۴۴)، تحلیل عزیمت مأمون از خراسان به بغداد و انتقال پایتخت (همو، ۱۵۶)، علت شهادت امام رضا (همو، ۱۵۶)، علت عزیمت جلال‌الدین به بغداد (همو، ۳۷۹)، علت عزیمت جلال‌الدین به گرجستان و حملات

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.6.1]

وی (همو، ۳۸۰) و علت تغییر تقویم قمری به تقویم خانی در عصر غازان (همو، ۲۶) است. بر پایهٔ این کنش، می‌توان دریافت که در تفکر تاریخی مورخ، اصل تحلیل اهمیت بسیاری نداشته و یا حتی شناخت علل شکل‌گیری رویداد را کمتر وظیفهٔ مورخ دانسته است. مورخ با شناخت رابطهٔ علّی میان رویدادها می‌تواند خود را به شناخت واقعیت تاریخی نزدیک کند، اما بناکتی برخلاف وصاف و همانند جوینی، رشیدالدین فضل‌الله و همچنین حمدالله مستوفی، به صورت معدود به علت‌شناسی وقوع رخدادها مبادرت کرده است. بدیهی است هر چه علل ایجاد رویدادها روشن‌تر باشد، شناخت آن واقعی‌تر است. بر این پایه، بناکتی تنها به روایت رویداد و روابط ظاهری میان آنها پرداخته است.

افزون بر رویکرد علّی، بناکتی کمتر توانسته است از نگاه انتقادی در کنش تاریخ‌نگارانهٔ خویش بهره گیرد؛ هرچند جوهرهٔ نگاه تاریخی مورخ، ستایش‌گرانهٔ اغراقی نیست. نمونهٔ بینش انتقادی مورخ را می‌توان در موضوعاتی چون عملکرد برخی از خلفای اموی و عباسی دید (همو، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۴۴، ۱۵۵). او وزارت خاندان برامکه را لطفی از جانب ایزد متعال در حق هارون‌الرشید می‌دانست و فضل برمکی را وزیری توصیف کرده است که در کرم و لطف و خلق، او و فرزندان [او] آیتی بود (همو، ۱۴۸، ۱۵۱). مورخ نسبت به عملکرد ایلخانان و یا وضعیت اجتماعی زمانهٔ خود، کمتر نگاه انتقادی دارد؛ تنها در عملکرد گیخاتو در به کارگیری چاو نوشته است: «در شهر تبریز چاو بیرون آوردند و خلق در زحمت افتادند و باز باطل کردند» (همو، ۴۴۸) و یا در موضوع قصد گیخاتو برای عزیمت به روم نوشته است: «بعضی ملازمان بی‌تدبیر مصلحت ندیدند» (همو، ۴۴۹) و یا در مرثیه‌ای که به سبب فوت غازان سروده، شکایت از زمانه داشته و توصیه کرده است در این دنیای پرمخاطره که دریای بس عمیق است، از علم برای خودت کشتی بساز و بادبان آن را هم اخلاق قرار بده. آن کس که صاحب علم نیست برای آن راهی وجود ندارد. یا در جستار دیگری در نقد زمانهٔ خویش نوشته است درین زمانه از علم و معرفت تنها نامی باقی مانده است (همو، ۴۷۱).

بر پایهٔ آنچه گفته شد، چنین رویکردی است که روش مورخ را در شناخت و نگارش واقعیت‌های تاریخی آشکار می‌سازد؛ مسئله پرهیز از تعصب و یا عدم سوگیری در روایت تاریخ، وجه دیگر رویکرد روش شناسانهٔ مورخ است. طبیعتاً بی‌طرفی امری کامل و مطلق نیست و مورخ تنها می‌کوشد خود را به بی‌طرفی نزدیک سازد (کار، ۱۳۵۱: ۱۷۸–۱۷۹؛

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.6.1]

اتکینسون، ۱۳۷۹: ۳۳). شناخت واقعیت‌های اجتماعی هرگز کامل و ناب نیست. واقعیت امری پیچیده و دشوار و در عین حال مطلق و دست‌نیافتنی است. ذهن انسان همیشه بخشی از وقایع را که می‌تواند و یا برای او مهم است، درمی‌یابد. بنابراین با توجه به محدودیت ذهن، تنها قسمتی از آن را انتخاب می‌کند و مورد تحلیل قرار می‌دهد (اشرف، ۱۳۸۶: ۵۹۸). از سوی دیگر، «شناخت واقعیت‌های اجتماعی نمی‌تواند یک بازتولید باشد یا رونوشت برابر اصل از واقعیت باشد؛ زیرا واقعیت بی‌پایان و احاطه‌نشدنی است» (وبر، ۱۳۸۲: ۹۱).

در تبیین و فهم رویدادهای تاریخی، بناکتی به رغم کوشش کم در فهم سلسله‌علت‌ها، کوشیده است در بسیاری از موارد با رویکردی نزدیک به بی‌طرفی، از جانب‌داری بپرهیزد و بدون دخالت دادن احساسات و علایق مذهبی خود، به تحلیل رویداد بپردازد؛ چنان‌که مورخ در موضوع بی‌طرفی تاریخی بر این باور است که: «چون بر مورخ واجب است که تاریخ و شعب هر طایفه را بر حسب اعتقاد ایشان نویسد و از ترجیح و تضعیف هر مذهبی و تغییر و تبدیل آن معتقدات احتراز نماید. اگرچه بدون شک بعضی از آن تواریخ معتقدات ایشان درست نخواهد بود» (همو، ۲۴۶). مطالعهٔ اثر او نشان می‌دهد مورخ کوشیده است دربارهٔ ایلخانان که مخدومان او محسوب می‌شدند و مذاهب مختلف اعم از شافعی، حنفی، حنبلی، مالکی و یا شیعهٔ أثنی‌عشری و همچنین ادیان دیگر نظیر یهود، مسیحیت و هندویی، از دخالت دادن تعصب و پیش‌داوری در روایت رویدادهای تاریخی بپرهیزد و بی‌طرفانه سخن بگوید.

بناکتی در اثر خویش تلاش کرده است به این اصل وفادار بماند. شاهد این مدعا، روایت اقدامات خلفای راشدین، معاویه و فرزندان اوست؛ هرچند که او این اصل را در روایت تاریخ سایر خلفای اموی و خلفای عباسی نیز رعایت کرده است. در سراسر اثر او، کمتر نشانه‌ای از جانب‌داری مورخ دیده می‌شود. برای نمونه، در موضوع سقیفهٔ بنی‌ساعده (همو، ۹۱)، اختلافات حسن‌بن علی با معاویه و صلح معاویه (همو، ۱۰۱–۱۰۴) و یا واقعهٔ عاشورا (همو، ۱۲۱–۱۰۴)، با توجه به گرایش‌های مذهبی و با وجود ارادت و علاقهٔ او به خاندان علی(ع) و اعتقادات شیعی، در شرح و بیان این وقایع، عدم جانب‌داری مورخ و عدم بازتاب اندیشهٔ مذهبی او را شاهدیم. در مسئلهٔ رعایت بی‌طرفی و عدم سوگیری مورخ در روایت و تحلیل رویدادهای تاریخی، انتقادی که بر بناکتی وارد است، در موضوع اسماعیلیان است که مانند مورخان هم‌عصر خویش، نتوانسته است تاریخ‌نگاری خود را به دور از اعتقادات و

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.6.1]

گرایش‌های مذهبی خویش نگه دارد؛ به گونه‌ای که از اصول روشی خویش فاصله گرفته و تنفر خود را نسبت به این مسئله نشان داده و دچار تعصب و یک‌سویه‌نگری شده است.

یکی دیگر از مؤلفه‌های روشی، مدح‌آمیز بودن و یا نبودن آن است. مدح و ستایش در مقابل انتقاد قرار دارد. آنچه مهم‌ترین پیامد مدح‌آمیز بودن روش مورخ در بیان تاریخ است، رواج شیوهٔ روایی و عدم تکوین بینش انتقادی در کنش تاریخی وی است. در این روش، رسالت مورخ صرفاً گردآوری اخبار است. بناکتی در روایت‌های تاریخی تا پیش از دورهٔ «غازان» رویکرد ستایش‌آمیز ندارد، اما پس از رسیدن به مقام ملک‌الشعرایی در دربار و همزمانی حیات نویسنده و نگارش اثر و از سوی دیگر، فرا رسیدن عهد مسلمانی ایلخانان، استفادهٔ مورخ از القاب خاص و سرودن اشعاری در رسای ایلخانان مسلمان را شاهدیم. البته این مسئله بیشتر دربارهٔ غازان و اولجایتو صورت گرفته است؛ ضمن اینکه موارد مدح و ستایش‌های اغراق‌آمیز و افراطی را شاهد نیستیم. «سلطان اسلام غازان‌خان»، «پادشاه اسلام» (همو، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۶۱، ۴۷۶)، «شاهنشاه اسلام» (همو، ۴۷۶) و «غیاث‌الدنیا و الدین محمد اولجایتو» (همو، ۴۷۷) از جمله القاب مورد استفادهٔ مورخ است. او در شرح جانشینی اولجایتو نوشته است: «صفت اجلاس او در این وقت که به حکم وصایت موکب میمون شاهنشاهی به عون تأیید الهی [...] سر بر سلطنت است» (همو، ۴۷۶).

مورخ از واژهٔ سلطان تنها برای ایلخانان مسلمان، یعنی احمد تکودار، غازان، اولجایتو و ابوسعید استفاده کرده است (همو، ۴۶۵، ۴۶۷ و غیره). به نظر می‌رسد بناکتی به دنبال ستایش‌های اغراق‌آمیز نبوده، بلکه می‌کوشید با سرودن در رسای غازان و سایر ایلخانان مسلمان، از یک سو مسلمان شدن آنان را ارج نهد و از سوی دیگر، با این ادبیات تشویقی، آنان را به شیوهٔ صحیح ملک‌داری در مراعات احوال رعیت در مسیر عدل، هدایت کند؛ چنان‌که مورخ در اشعار خود ذیل عنوان «در مدح سلطان اسلام غازان‌خان»، با به کارگیری واژه‌های «پادشاه اسلام» و غیره نیز دنبال تحقق این هدف است (همو، ۴۶۶، ۴۶۷). بخشی از ستایش‌های مورخ از غازان‌خان به سبب دین‌داری و حمایت او از اسلام بوده است (همو، ۴۶۹).

یکی دیگر از وجوه رویکرد روش‌شناسانهٔ بناکتی که از مهم‌ترین مؤلفه علم به شمار می‌آید، نیامیختگی آن با غیرواقعیت‌ها، اعم از افسانه و خرافه است. بناکتی نیز مانند وصاف

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.6.1]

(وصاف، ۱۳۳۷: ۱۷۰/۲، ۱۷۴) کوشیده است اثرش را از خرافات و افسانه‌ها پیراسته کند؛ به گونه‌ای که عموماً از ذکر آن خودداری کرده است. تنها در چند مورد او با شاخ و برگ دادن به واقعیت تاریخی، به روایت آن پرداخته است؛ «حکایت دخمهٔ انوشیروان» نمونه این عملکرد است. در این حکایت مورخ کوشیده است داستان دیدار مأمون از بنای مداین و کاخ‌های انوشیروان را بازنویسی کند؛ تا از این راه بتواند با به تصویر کشیدن شکوه هنر معماری و تاریخ و فرهنگ ایرانی، به تقویت هویت ایرانی بپردازد. البته نوشتهٔ وی دچار قلم‌فرسایی و اغراق‌گویی شده است که پهلو به افسانه‌سرایی می‌زند (همو، ۱۶۰-۱۶۳). همچنین در روایت ولادت پیامبر اسلام(ص) و یا حکایت ملاقات جعفر صادق(ع) و خلیفه منصور و تصمیم خلیفه برای به قتل رساندن او، نزدیکیِ قلم مورخ به اغراق‌های ادیبانه را شاهدیم (همو، ۸۰، ۱۴۰). درحقیقت، بناکتی به شرح افسانه و غیرواقعیت‌ها نپرداخته، بلکه یک رویداد تاریخی را مبنا قرار داده و به آن شاخ و برگ ادیبانه داده است.

نتیجه‌گیری

برای شناخت و تحلیل کنشگری مورخ در تاریخ‌نگاری بناکتی، لازم است در حوزهٔ روش‌شناسی، این اثر را به دو بخش جداگانه، یعنی پیشاایلخانی و پساایلخانی تقسیم کنیم. بناکتی در روش تاریخ‌نگارانهٔ خود، در بخش پیشاایلخانی نزدیکی بیشتری به کنشگری تبیینی و انتقادی دارد؛ چنان‌که در روایت برخی از رویدادهای تاریخی، به شرح اسباب آن نیز به شکل اختصار پرداخته و در مواردی نگاه انتقادی نیز داشته است. البته زمانی که به بازتاب تاریخ زمانهٔ خویش نزدیک می‌شود (پساایلخانی)، کمتر شاهد رویکرد علّی-انتقادی او در روایت تاریخ می‌باشیم؛ بدان معنا که مورخ با وجود آنکه تاریخ را علم دانسته و در شناخت آن رویکردی جهانی دارد و به اصل بی‌طرفی و یا انصاف تاریخی پایبند است، در این بخش، شیوهٔ تعلیل و انتقاد، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. درواقع، از گزارش‌های تاریخی در این بخش می‌توان دریافت که در تفکر تاریخی مورخ، تحلیل اهمیت چندانی نداشته است. آنچه که مهم‌ترین ویژگی کنشگری مورخ در حوزهٔ روش‌شناسی، در هر دو بخش (پیشاایلخانی و پساایلخانی) است، مسئلهٔ اجتناب از تعصب و جانب‌داری و نزدیکی به انصاف تاریخی است. در تبیین و فهم رویدادهای تاریخی، بناکتی علی‌رغم کم‌کوششی در فهم سلسله علت‌ها،

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.6.1]

کوشیده است در بسیاری از موارد با رویکردی نزدیک به بی‌طرفی، از جانب‌داری بپرهیزد و با کمتر دخالت دادن احساسات و علایق مذهبی خود، به تحلیل رویدادها بپردازد. این وجه از روش‌شناسی بناکتی، عدم سلطهٔ رویکرد مشیت‌گرایانه در فهم تاریخ و روایت آن و اهتمام وی در تداوم و تقویت هویت ایرانی، در کنار رویکرد جهانی وی به تاریخ، اثر وی را ممتاز کرده است. درواقع، مورخ توانسته است بر شناخت و تحلیل تاریخ ملل مسلمان و غیرمسلمان تأکید داشته باشد. در ریشه‌شناسی کنشگری کلان‌نگرانهٔ مورخ به تاریخ، علاوه بر الگوگیری مورخان پیشین (وصاف، رشیدالدین فضل‌الله و جوینی)، به شرایطی ارتباط می‌یابد که تحولات نیمهٔ نخست سدهٔ هفتم قمری در جهان اسلام پدید آورد.

منابع و مآخذ

- ابن‌اثیر، عزالدین (۱۳۸۳)، *تاریخ کامل*، ترجمهٔ محمدحسین روحانی، ج۱، تهران: اساطیر.
- ابن‌فندق، ابوالحسن علی‌بن زید بیهقی (۱۳۶۱)، *تاریخ بیهق*، با تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار، تهران: کتابفروشی فروغی.
- اتکینسون، آر. اف (۱۳۷۹)، *فلسفه تاریخ*، ترجمه و تدوین حسینعلی نوذری، تهران: طرح نو.
- اشرف، احمد (۱۳۴۶)، «درباره روش جامعه‌شناسی ماکس وبر»، *مجله سخن*، دوره ۱۷، ش۷، صص۴۵-۶۱.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۴)، *تاریخ مغول*، تهران: امیرکبیر.
- اللهیاری، فریدون (پاییز ۱۳۸۲)، «بازنمایی مفهوم ایران در جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س۴، ش۱، صص۴۷-۶۷.
- بناکتی، ابوسلیمان (۱۳۴۸)، *تاریخ بناکتی*، به کوشش جعفر شعار، تهران: انجمن آثار ملی.
- جوینی، عطاملک (۱۳۷۰)، *تاریخ جهانگشای*، تصحیح محمد قزوینی، ج۱، ۲، تهران: ارغوان.
- حسن‌نژاد، حسین (پاییز و زمستان ۱۳۸۱)، «نقد و بررسی تاریخ بناکتی»، *تاریخ‌پژوهی*، ش ۱۲ و ۱۳، صص۵۳-۶۶.
- رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۶۲)، *جامع التواریخ*، به کوشش بهمن کریمی، ج۱، تهران: اقبال.
- رضوی، سید ابوالفضل و محمدعلی جودکی (۱۳۹۳)، «انگاره‌های هویت ایرانی در بینش تاریخ‌نگارانهٔ بناکتی»، *مجلهٔ تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری*، دورهٔ ۲۴، ش۱۳ (پیاپی ۹۸)، صص۵۶-۸۰.
- سمرقندی، دولتشاه (۱۳۸۲)، *تذکرة الشعرا*، به اهتمام و تصحیح ادوارد براون، تهران: اساطیر.
- شرفی، محبوبه (۱۳۹۲ [الف])، *زندگی، زمانه و تاریخ‌نگاری وصاف شیرازی*، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.6.1]

- ..... (۱۳۹۲ [ب])، «بازتاب اندیشه مشیت الهی در تاریخ‌نگاری عصر ایلخانی»، *جستارهای تاریخی*، س۴، ش۲، صص۶۹-۹۱.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۰)، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج۳، تهران: فردوس.
- عزت‌پور، عدالت (۱۳۸۵)، «بناکتی و تاریخ‌نگاری در دوران مغول»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، ش۱۵۲، صص۱۱۸-۱۲۱.
- کار، دی . اچ (۱۳۵۱)، *تاریخ چیست*، ترجمهٔ حسن کامشاد، تهران: خوارزمی.
- لاکوست، ایو (۱۳۶۳)، *جهان‌بینی ابن‌خلدون*، ترجمهٔ مظفر مهدوی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- وبر، ماکس (۱۳۸۲)، *روش شناسی در علوم اجتماعی*، تهران: نشر مرکز.
- وصاف، عبدالله‌بن فضل الله (۱۳۳۸)، *تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار*، به اهتمام مهدی اصفهانی، ج۱، ۲، ۳، ۴، ۵، تهران: رشدیه.
- ..... (۱۳۸۵) *رساله شمشیر و قلم*، به تصحیح و مقدمه نصرالله پورجوادی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.

List of Sources with English Handwriting

- Allāh yārī, fereydūn. bāznamāeī mafhūm Erān (1382), *Quarterly motāle'at melī*, sāl čāhārom, No 1, [In Persian].
- Ašraf, aḥmad (1346), *About raveš ǰame'e šenāsī māks veber*, maǰaleye soḵan, doreye hefdahom, No 7, [In Persian].
- Aẕkaeī, parvīz (1373), *tārīḵ negāran*, Tehran: afšār, [In Persian].
- Boyl, ǰān (1380), ǰoeīnī va rašīdol dīn faẕlolāh, translate by āžand, Tehran: gostare, [In Persian].
- Ebn aṯīr, azlodīn (1383), *tārīḵe kāmel*, translate by ḥoseīn rūḥānī, Tehran: asāṭīr. [In Persian].
- Ebn Fandūq, abol ḥasan alī (1361), *tārīḵe beīhaq*, by aḥmad bahman yār, Tehran: [In Persian].
- Etekīnson, R. F. (1379), *falsafeye tārīḵ*, translate and edited by ḥoseīn alī noẓarī, Tehran, Tarhe: [In Persian].
- Eyūlākost (1363), *ǰahān bīnī ebn ḵaldon*, translate by moẓafar mahdavī, Tehran: šerkate sahāmī entešār, [In Persian].
- Ezat pūr, edālat (1385), benākatī va tārīḵ negārī dar dorān moqol, *ketāb māh*, No 152, Tehran: [In Persian].
- ḥasan nežād, ḥoseīn (1381), naqd ketāb tārīḵ benākatī, *tārīḵ pažūhī*, No 13-14, [In

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.6.1]

Persian].

- ǰoeīnī, atā malek (1370), *tārīḵ ǰahāngošāy*, edited by moḥammad qazvīnī, Tehran: arḡavān, [In Persian].
- Kār, D. H (1351), *Tārīḵ čīst?* translate by ḥasan kāmšād, Tehrān: ḵārazmī, [In Persian].
- Mortažavī, Manūčeher (1370), *masāel asr īlḵānān*, Tehran: āgāh, [In Persian].
- Raǰab zāde, Hāšem (1377), *rašīdol dīn fažlolāh*, Tehran: ṭarḥe no, [In Persian].
- rašīdol dīn fažlolāh (1362), *ǰāme'altavārīḵ*, by bahman karīmī, Tehran: eqbāl, [In Persian].
- Ražavī, Abolfažl: Judaki, Mohammad Ali (1393), engarehāye hūvīyat Erānī, *tārīḵ negārī va tārīḵ negarī*, No 13, Tehran: [In Persian].
- Rīpkā, Yān(1371), *Tārīḵ Erān*, translate by ḥasan anoše, Amīr kabīr, [In Persian].
- Ṣafā, ẕabīḥo allāh (1370), *tārīḵ adabīyāt dar Erān*, ǰelde 3, Tehran: ferdūs, [In Persian].
- Samarqandī [In Persian].
- Šarafī, Maḥbūbe (1392), *tārīḵ negārī vassāf šīrāzī*, Tehran: Pažūheškade tārīḵ eslām, 1392. [In Persian].
- Šarafī, Maḥbūbe (1394), andīše mašī'at elāhī dar tārīḵ negārī asre īlḵānī, *ǰastārhāye tārīḵī*, sāle čāhārom, No 2, Tehran, [In Persian].
- Vasāf, abdolāh ebn fažlolāh (1338), *taǰzīatol amṣāro tazǰīatol a'aṣār*, be ehtemām mahdī eṣfahānī, Tehran: rošdīye, [In Persian].
- Vasāf, Abdolāh ebn fažlolāh (1385), *resāleye šamšīr va qalam*, edited by naṣrolāh pūr ǰavādī, Tehran: Pažūhešgāh olūm ensānī, [In Persian].
- Veber, Māks (1348), *raveš šenāsī dar olūm eǰtemāeī*, Tehran: našr markaz, [In Persian].

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.6.1]